

# تبلیغ مؤثر باید توسط مبلغان بومی صورت گیرد و نه مبلغان مهاجر اعزامی

گفت‌وگو با احمد حنیف



لطفاً در ابتدا یک معرفی اجمالی از خودتان و چگونگی حضورتان در ایران بفرمایید.

من احمد حنیف، اهل کانادا هستم که در دوران دانشجویی مسلمان شدم. قبلاً مسیحی بودم و در زمینه مبارزه بر علیه سیستم حاکم بر آمریکا، حضور نظامیان آمریکا در ویتنام و همچنین علیه نژادپرستی فعال بودم. در آن زمان بین سیاه‌پوستان آمریکا، کانادا و انگلیس هماهنگی خوبی برقرار بود. تقریباً در اواخر سال دوم دانشگاه پس از چندین سال که گرایش‌های شدید مارکسیستی پیدا کرده بودم، مسلمان و البته سنی شدم. سپس یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به مکتب اهل بیت (ع) علاقمند و شیعه شدم. در آن زمان رسانه‌ها سعی می‌کردند که بین انقلاب اسلامی و دیگر مسلمانان فاصله ایجاد کنند. مثلاً می‌گفتند که این انقلاب مربوط به شیعیان است و به نوعی مسئله مذهبی بودن آن را پررنگ می‌کردند، نه موضوع استعمارستیزی آن را.

ابتدا در رشته‌ای تحصیل می‌کردم که صرفاً به دلیل عقاید مارکسیستی، به آن گرایش پیدا کرده بودم و هدفم نیز این بود که یک مارکسیست شوم و به کارائیب رفته و چریک شوم. عقایدی نیز داشتم؛ مثلاً در راه این ایده کشته شوم. سپس به تحصیل در دانشگاهی دیگر در رشته روان‌شناسی و مددکاری اجتماعی روی آوردم. پس از آن بود که برای تحصیل علوم حوزوی به ایران آمدم.

در ابتدا اساتید خوبی نداشتیم؛ زیرا روش خوبی برای درس دادن نداشتند. اکثر ما مجبور بودیم که درس خصوصی بخوانیم، ولی امروزه این وضع بهتر شده بعد از مقدمات، خواندن کلام و فلسفه اسلامی را شروع کردم؛ چون کشور ما کشور غیرمسلمان است و ماهیت سئوالات آنان با مسلمانان متفاوت است. مهم‌ترین سؤال آنها «چرا» است؟ در حالی که مهم‌ترین سؤال مناطق مسلمان‌نشین و مسلمانان، «چطور» است؟ «چطور»، یک سؤال فقهی است، مثلاً چطور نماز بخوانم؟ چه طور خمس بپردازم؟ اما آنجا می‌گویند که چرا خدا وجود دارد؟ چرا باید نماز بخوانیم؟ لذا بیشتر افرادی مثل بنده که به ایران و حوزه علمیه آمدند، به دنبال فراگیری فلسفه، کلام و عرفان شیعی هستند.

از بدو مسلمان شدن تاکنون به امر تبلیغ در میان غیرمسلمانان، عمدتاً در مناطق آمریکا، کانادا و کارائیب انگلیسی زبان مشغول بوده‌ام. امید دارم ان شاء الله در آینده‌ای نزدیک با استقرار دایم در این مناطق، با فرصت و شرایط بهتری به امر تبلیغ معارف اهل بیت (ع) در میان جوامع غیرمسلمان بپردازم.

با توجه به تجربه چندین ساله در امر تبلیغ، به ویژه در میان جوامع غیراسلامی، فکر می‌کنید چه مواردی از دین مبین اسلام، برای دنیای امروز و غیرمسلمانان، جذابیت بیشتری دارد؟ اصولاً چه مواردی باعث توجه بیشتر افراد به تفکر شیعی و اسلامی می‌شود و برای افرادی مثل خود شما جذاب بوده که در دیگر تفکرات مثل مسیحی و مارکسیستی و حتی اهل سنت نبوده است؟

پس از چهار سال مارکسیست بودن، آن هم از نوع شدید آن، به یک بحران رسیدم و بعضی از دوستان مارکسیستی تمام عیار، عمدتاً مشکلات اخلاقی داشتند، مثلاً آلوده به رذایلی همچون دروغ، الکل و... بودند که تفکر مارکسیستی قادر به هدایت و زدودن این مشکلات اخلاقی نبود. لذا من چاره را در دین یافتم و به مطالعه و بررسی ادیان بزرگ دنیا ماندم: هندو، بودایی، مسیحیت و اسلام پرداختم. اگرچه در میان همه این ادیان، تفکرات زیبا و اخلاقی یافت می‌شد، اما از همه بهتر اسلام بود که با برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، برای زندگی و سعادت بشر برنامه کامل و

جامعی دارد.

هنگامی که انقلاب ایران رخ داد، ابتدا فکر کردیم که این انقلاب نیز ناشی از افکار سوسیالیستی و ناسیونالیسم است؛ تصور نمی‌کردیم که دین نیز می‌تواند عامل یک انقلاب باشد و دین بتواند نیازهای یک انقلاب از قبیل برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... را تأمین کند. اما انقلاب ایران ثابت کرد که یک دین، یعنی اسلام، توانایی اداره جامعه و پاسخ به نیازهای مادی و فکری بشر امروز را دارد.

وقتی که من تبلیغ می‌کنم با یک سری مسائل اخلاقی روبه‌رو می‌شوم که دین اسلام در خصوص آن یک واقعیات علمی دارد؛ مثلاً در زمینه رذایل اخلاقی، ما می‌توانیم بگوییم که یک رذیله خاص، چگونه وارد نفس انسان شده و اثرات اجتماعی آن چیست؟ چگونه می‌توان آن را برطرف کرد و غیره. به عبارتی اسلام تمامی جوانب را شرح داده است. ما می‌توانیم به لحاظ علمی، منطقی و فلسفی در خصوص بهشت و جهنم صحبت کنیم و تمامی آحاد و عموم مردم را با آن آشنا کنیم، در صورتی که در بعضی از ادیان، این اطلاعات،

یک علم خاص آن هم مخصوص بزرگان دینی محسوب می‌شود! به طور مثال، مسیحیت امروز، به لحاظ علمی و فلسفی ورشکسته است. پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای نسبت به بسیاری از سوالات ندارد و صرفاً به ارائه «باید» و «نباید» می‌پردازد و در مورد اینکه چگونه از نظر علمی باید از این باورها و ناپایدها دفاع کرد را بیان نمی‌کند! بنابراین در چنین شرایطی، طبیعی است که دین اسلام با این همه مسائل عمیق علمی و فلسفی، بسیار جذاب خواهد بود.

**پس به نظر شما تبیین عقلانی معتقدات در چارچوب یک نظام فکری، بسیار جذاب است.**

بله. استراتژی بنده در امر تبلیغ این است که هیچ‌گاه به دین و تفکرات غیرمسلمانان، توهین نکرده و کتاب مقدس آنان را انکار نمی‌کنم. به عبارتی در مواجهه با مسیحیان، بنده به حرف و مشکلات آنها گوش می‌کنم و تلاش می‌کنم با استفاده از آموزه‌های اسلام، به آنان راه بهتر زندگی کردن را نشان دهم تا یک مسیحی بهتر شوند. در یک دید کلی، بسیاری از اخلاقیات و اعتقادات مسیحیان و مسلمانان مشترک است، مثلاً در زمینه وجود بهشت و جهنم، وجود شیطان و ملائکه و .... وقتی توصیه‌های ارائه شده از سوی بنده که برگرفته از آموزه‌های اسلام است، منجر به آن شود که یک مسیحی از برخی ردایل اخلاقی دوری کند، چنانچه وی با انصاف باشد، به طور طبیعی قدردان اسلام و مسلمانان و علاقمند خواهد شد.

در اینجا باید این نکته را تأکید کنم که برخلاف رفتار و آموزه‌های ارائه شده از سوی سلفی‌ها، معارف ارائه شده از سوی اهل بیت (ع)، برای رفع نیازها و مشکلات امروزی بسیار قابل استفاده است که البته متأسفانه برای ارائه این معارف، تاکنون اقدام اساسی و مناسبی صورت نگرفته است.

**آیا شیوه تبلیغی شما، بر اساس علایق مخاطبین است؟**

بله. به دلیل اینکه اولاً این نوع تبلیغ، یک دعوت و تبلیغ غیر مستقیم است، ثانیاً، تبلیغ امری طولانی‌مدت است، نه دفعی و یکباره. لذا ابتدا باید بر اساس علایق و سلیقه مخاطبین، با آنها ارتباط برقرار کرد و با رفتار دوستانه، در رفع مشکلات زندگی و اعتقادی و کاهش ردایل اخلاقی به آنها کمک کرد. در این صورت، این شیوه بسیار مؤثر است.

**با این اوصاف، پس باید در مقابل مذاهب اسلامی و ادیان دیگر، تبلیغ تشیع بسیار موفق‌تر بوده باشد؟ آیا اینطور است؟ آیا حساسیت منفی نیز نسبت به مذهب تشیع وجود دارد اتفاق می‌افتد که مخاطبین شما از شیعه و تشیع پرهیز کنند؟**

در اینکه اسلام به طور کلی و معارف اهل بیت (ع) به طور خاص، بسیار جذاب هستند، تردیدی نیست. اما در مناطقی که بنده آشنا هستم، در باب تبلیغ اسلام، سلفی‌ها و وهابی‌ها موفق‌تر هستند. علت آن نیز این است که اصولاً شیعیان کار چندانی انجام نمی‌دهند. مثلاً اگر قرار است در یک مسابقه یا گزینش، سه نفر رقابت کنند، چنانچه دو نفر شرکت نکنند، طبیعی است که یک نفر باقیمانده برنده و پیروز است. در خصوص تبلیغ

اسلام نیز وضع بدین‌گونه است؛ اصولاً تبلیغ اسلام به صورت گسترده و مداوم تنها توسط وهابی‌ها صورت می‌گیرد و شیعیان اصلاً به چشم نمی‌آیند و طبیعی است با جاذبه‌هایی که اسلام دارد، بسیاری نیز به سوی اسلام معرفی شده از سوی سلفی‌ها گرایش می‌یابند.

حساسیت نسبت به مذهب تشیع نیز عمدتاً ریشه سیاسی دارد. به عبارتی طی سال‌های اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و گرایش و توجهی که از سوی مردم در سراسر دنیا نسبت به مذهب تشیع رخ داده، رسانه‌های غربی و وهابی با تلاش گسترده‌ای، سعی در ارائه چهره منفی از شیعه و تشیع دارند که مسائل سیاسی مهم‌ترین تمرکز آنان است. در کنار این مسائل، برخی عادات نادرست رایج در جامعه شیعی نیز به کمک دشمنان آمده و برای ارائه یک چهره منفی از تشیع به آنان کمک بسیاری کرده که می‌توان از موضوع قه‌زنی، به عنوان بهترین نمونه آن نام برد. به طوری که اگر کلمه شیعه را در اینترنت جست و جو کنید، موضوع قه‌زنی در صدر قرار می‌گیرد.

با این وجود، چنانچه شیعیان بتوانند فارغ از این هجمه‌ها معارف منطقی و جذاب خود را به مردم برسانند، همیشه با استقبال و پذیرش آنان روبه‌رو خواهند شد و هیچ نظر منفی وجود ندارد.

**پس جنابعالی مهم‌ترین مشکل را در ارائه تفکر و اندیشه‌های درست تشیع؛ تبلیغ نادرست و به عبارتی کم‌کاری در تبلیغ و مسائل سیاسی می‌دانید؟**

بله. خوب است در اینجا به بحث هولوکاست، به عنوان یک موضوع مهم اشاره کنم. امروزه نظام جمهوری اسلامی به عنوان نماد اصلی تشیع و شیعیان در جهان مطرح است و طبیعی است هر اتفاق و رفتار آن به پای شیعیان نوشته می‌شود. بنده به علت توجه چند سال اخیر ایران به موضوع هولوکاست کاری ندارم، اما عرض می‌کنم که چند سال پیش، به هنگام یکی از همایش‌های پیرامون این موضوع، چند نفر را از نقاط مختلف دنیا دعوت کردند. اینکه همایش علمی در باب هر موضوعی مثبت و قابل قبول است، تردیدی وجود ندارد، اما باید شیعیان و نظام ایران به این نکته مهم و کلیدی کاملاً توجه داشته باشد، که برخی از سرمداران مخالف هولوکاست در غرب، نژادپرست و فاشیست هستند. این افراد به طور کل ضد یهود هستند و نه فقط ضد صهیونیست. در حالی که ما تنها ضد صهیونیست هستیم. وقتی این افراد نژادپرست و فاشیست و به طور خاص، دیوید دوک، رئیس نژادپرستان آمریکایی از سوی ایران دعوت شود، طبیعی است موجب بدگمانی و سوءظن می‌شود. دیگر چگونه می‌توان افکار عمومی مردم را توجیه کرد، خود من وقتی این موضوع را شنیدم، حیران و متعجب شدم.

آن موقع به دوستانم گفتم، اگر من به جای رسانه‌های غربی بودم، با تهیه یک برنامه زنده با عنوان: «دیوید دوک در تهران»، از این فرصت علیه ایران استفاده می‌کردم که از قضا، رسانه‌های آمریکایی سه روز بعد همین کار را کردند. سی‌ان‌ان دیوید دوک را برای مصاحبه دعوت کرد و از آنجا که اخلاق او بسیار تند است، مجری با عصبانی کردن او، سعی کرد که نشان دهد ایران با چه افراد منفی‌ای همکاری می‌کند! به نظر من همین

یک اقدام نادرست ایران و اقدام حساب شده سی‌ان‌ان کافی بود تا هزاران سیاه‌پوست ظرف یک شب از ایران و تشیع دور شوند. جالب آن است که تاکنون نیز ایران از اقدام خود در خصوص دعوت از دوک اظهار پشیمانی نکرده است!

لذا تأکید می‌کنم که مشکل ما، اندیشه‌ها و تفکرات دینی ارائه شده نیست. بلکه اولاً در رساندن آن به جوامع غربی و غیرمسلمان ناتوان بوده‌ایم و ثانیاً مسایل سیاسی زمینه‌ساز بوده است.

**لطفاً این ناتوانی در امر تبلیغ را توضیح دهید. در این عرصه سازماندهی و برنامه‌ریزی چگونه است که آن را ناکارآمد می‌دانید؟**

اصولاً برنامه‌ریزی و شیوه تبلیغ شیعیان در جوامع غیرمسلمان نادرست و ناکارآمد است. برنامه‌ریزی و شیوه تبلیغی سنی‌ها و وهابی‌ها را بیشتر می‌پسندم. به راستی تبلیغ سنی چیست؟ اصولاً معنای تبلیغ توسط وهابی‌ها در درون جوامع غیرمسلمان، دعوت مردم غیر مسلمان و سپس مسلمانان ضعیف‌الایمان است؛ اما در مقابل معنا و ماهیت تبلیغ از سوی مبلغان شیعه در وهله اول، تبلیغ در میان شیعیان آن جامعه و آن هم شیعیان هم‌وطن و هم قوم خود!! در ثانی تبلیغ شیعیان، تنها در ایام خاصی مانند ماه رمضان و محرم صورت می‌گیرد، اما تبلیغ سنی‌ها در تمام طول سال و تمام ایام بدون انقطاع صورت می‌گیرد. به عبارتی زندگی یک مبلغ سنی، یعنی تبلیغ.

بنده پس از شیعه شدن و قبل از حضور در ایران، در



تمام اوقات و ایام مشغول تبلیغ و گفت‌وگو با غیرمسلمانان بودم، ولی اکنون تنها می‌توانم در همان ایام خاص، یعنی محرم و رمضان به این امر پردازم و اصولاً حتی اگر خودم هم بخواهم، فارغ از این چارچوب تبلیغی شیعی اقدام کنم، نمی‌توانم؛ زیرا اصلاً مکان و شرایط در دیگر ایام فراهم نیست که بنده و امثال من بخواهیم تمام وقت به امر تبلیغ پردازیم و جامعه شیعی پذیرای این امر نیست. لذا باید منتظر شوم تا ماه محرم و رمضان فرارسد تا از سوی گروهی و یا مرکزی برای تبلیغ دعوت شوم!

مهم‌ترین پایگاه‌های تبلیغی شیعیان در غرب، مساجد و مراکز اصلی وابسته به گروه‌ها و قومیت‌های شیعی به‌ویژه شیعیان مهاجر است. مثلاً شیعیان ایرانی، لبنانی، پاکستانی، خوجه‌ها، هریک مساجد و مراکز مخصوص به خود دارند. این مراکز دو مشکل بزرگ و بسیار مهم دارند: اول آنکه، این مراکز برای جذب و حفاظت معنوی از شیعیان همان قوم و نژاد تأسیس شده‌اند و اصلاً برای جامعه غیرمسلمان آن منطقه و کشور برنامه‌ای ندارند و دوم اینکه، حتی در جذب جوانان و فرزندان شیعیان مهاجر که دیگر به زبان مادری خود نیز تسلط کافی ندارند دچار مشکل هستند؛ زیرا اکثر مبلغانی هم که به این مراکز دعوت می‌شوند، به زبان مادری آن گروه سخن می‌گویند و توانایی سخنرانی و تبلیغ به زبان انگلیسی روان را ندارند و لذا یک مشکل بزرگ ایجاد می‌شود؛ به طوری که هدف اصلی که جذب جوانان و فرزندان شیعیان مهاجر است، محقق

نمی‌شود. اینجاست که این مراکز مجبور هستند به سراغ افرادی همچون بنده بروند تا بتوانند با این بچه‌ها ارتباط بگیرند و آنها را جذب کنند!

ما نیاز به یک جامعه‌شناسی جامعه شیعی در غرب داریم. اکثر شیعیان ساکن غرب، مهاجر هستند که نیت اصلی آنها در این سفر، قطعاً حفظ دین و مسایل اعتقادی و دینی نبوده، بلکه اگر نگوییم غالباً برای فرار از دین و ضددینی بوده، باید گفت برای مسایل اقتصادی و سیاسی بوده است. در این شرایط خانواده‌های متدین، برای حفاظت از خانواده خود و مثلاً یافتن غذای حلال و ارتباط با هم‌وطنان خود، اقدام به تشکیل مراکز اسلامی مخصوص خود می‌کنند، مثلاً مرکز اسلامی وابسته به شیعیان عراقی، یا شیعیان لبنانی مهاجر و... نکته مهم در اینجاست که این مراکز به واقع یک مرکز اسلامی نیستند، بلکه باید آن را مرکز مسلمانان ایرانی مهاجر، یا مرکز مسلمانان پاکستانی مهاجر نامید که هدف آن حفظ فرهنگ مهاجران آن کشور به خصوص است. در اغلب موارد این مراکز به قدری بسته و مختص یک قومیت است که حتی شیعیان دیگر اقوام در آنجا احساس غربت کرده و احساس راحتی ندارند؛ چه برسد به غیر شیعیان و حتی غیرمسلمانان!

اما در مقابل، مراکز اسلامی سنی‌ها این گونه نیست. آنها به دلیل تجربه‌ای که داشته‌اند، طوری با هم آمیخته می‌شوند که اصلاً موضوع قومیت در مراکز اسلامی آنها مطرح نیست. به طور مثال، در تورنتو یک مرکز اسلامی مهاجران کرواسی سنی هست که رئیس آن یک

پاکستانی است و اکثر مسلمانانی که به این مرکز می‌روند پاکستانی هستند و اندکی هم خود مسلمانان کروات. نه تنها مشکلی ایجاد نشده، بلکه اندک مسلمانان کروات با این اقدام به گروه بزرگ مسلمانان پاکستانی و کروات تبدیل شده‌اند.

شیعیان نه تنها هنوز نتوانسته‌اند چنین کاری کنند، بلکه متأسفانه بین مراکز شیعی یک حس رقابت و مقابله نیز وجود دارد و به جای اینکه این مراکز یکدیگر را یاری کنند، در بسیاری از موارد نقش تخریبی علیه یکدیگر نیز داشته‌اند. این مراکز حتی در همان هدف کوچک خود که حفظ هویت فرهنگی مهاجران خود هستند، نیز ناکام بوده‌اند.

**در حال حاضر با این تعداد افرادی همچون خود حضرتعالی که در حوزه علمیه قم آموزش دیده‌اید، چرا همچنان مشکل وجود دارد؟**

اصولاً اغلب مراکز شیعی (مراکز اسلامی وابسته به شیعیان) در غرب، به منظور حفظ هویت یک قومیت خاص تأسیس شده و لذا به همین دلیل، به علت حس ناسیونالیستی شدیدی که وجود دارد، معمولاً از مبلغانی از قوم خود استفاده می‌کنند. این مبلغان غالباً به زبان انگلیسی تسلط کافی ندارند و مهم‌تر از آن، با نیازها و اقتضائات آن جامعه نیز آشنایی ندارند. همان طور که می‌دانید در تبلیغ تنها احکام نماز و روزه بیان نمی‌شود و باید بسیاری از مشکلات و مسایلی که شیعیان مهاجر و حتی بومی آن منطقه دچار آن هستند، بررسی و راهکار ارائه شود. در حالی که فقط هنگامی که به دلایلی که



عرض شد، با مشکل مواجه می‌شوند، به سراغ بنده و امثال بنده می‌آیند. مبلغان بومی، در این شرایط با توجه به آنکه در آن منطقه زندگی کرده و رشد یافته‌اند، به خوبی با مسایل آشنا و قادر به ارائه راهکار صحیح هستند.

متأسفانه این قومیت‌گرایی در مراکز شیعی باعث شده بسیاری از مبلغان بومی مغرب زمین که در ایران، سوریه و حتی لبنان علوم دینی را فرا گرفته‌اند، پس از بازگشت به کشور خود مجبور باشند به اشتغالاتی غیر از تبلیغ مثل: کارهای تجاری، رانندگی کامیون و اتوبوس، کارگر یک فروشگاه و... روی آورند.

**حال که جامعه شیعی به این موضوع توجه نداشته، چرا خودتان یعنی همین مبلغان و طلاب بومی برای سازمان‌دهی این امر و مثلاً تأسیس مراکز شیعی فراگیر در غرب فکری نکرده‌ید؟**

ساماندهی این امر حتی در یک منطقه کوچک نیز به حمایت مادی و معنوی زیادی احتیاج دارد. حتماً به این نکته واقف هستید که بخش عمده این طلبه‌های شیعه بومی از قشر فقیر بوده و فاقد پشتوانه مالی هستند و پس از بازگشت چنانچه شرایط امر تبلیغ مهیا نشود و مورد حمایت جامعه شیعی قرار نگیرند (که غالباً اینگونه است) مجبور هستند برای تأمین زندگی خود به کارهای متفرقه بپردازند. در حال حاضر در میان کانادایی‌ها، من تنها هستم. اگرچه قبل از بنده، افرادی به امر تبلیغ اشتغال داشتند، اما پس از یکی دو سال این کار را رها کرده و به سراغ کارهای دیگر رفته‌اند.

در چنین شرایطی که جامعه شیعی به دلیل عادت غلط و نادرستی که در امر تبلیغ دارد و عرض کردم، از مبلغان بومی حمایت نمی‌کند؛ خود مبلغان نیز نه تنها پشتوانه مادی شخصی ندارند، بلکه حمایتی نیز از سوی آن جامعه غیرمسلمان، دریافت نمی‌کنند. بنابراین چگونه می‌توان انتظار داشت که بتوانند این کار را سازماندهی کنند و یا اقدام به تأسیس مرکز نمایند؟

برای این امر، باید نگاه و عادت تبلیغ در میان شیعیان اصلاح شود و این کار نیازمند برنامه‌ریزی و حمایت از سوی بزرگان و نهادهای متولی این امر در جامعه شیعی همچون حوزه علمیه قم دارد.

هنگامی که جوانان غربی برای تحصیل علوم اسلامی و معارف اهل بیت (ع) به مراکز شیعی همچون: ایران و حوزه علمیه قم و امثال آن می‌آیند، نمی‌توانند برای سال‌های طولانی مثلاً ۴۰ تا ۵۰ سال در اینجا بمانند. اغلب این افراد همان هنگام که برای آشنایی با علوم اسلامی قصد حضور در ایران را دارند، فرصت‌ها و گاهی اشتغالاتی در جامعه خود دارند و برای چند سال مرخصی کاری و یا درسی می‌گیرند. این افراد غالباً در جامعه ایران و یا عراق و سوریه آینده‌ای ندارند، پس آینده‌شان، در جامعه خودشان رقم خواهد خورد و باید لزوماً بازگردند. اکثر قریب به اتفاق آنها هم از قشر ضعیف آن جامعه هستند، مثلاً اکثر برادران آمریکایی که برای درس خواندن به ایران آمدند، سیاه‌پوست و ضعیف بودند که نه در ایران آینده‌ای دارند و نه در آمریکا پشتوانه و حامی مادی و معنوی.

تنها آن تعداد از افرادی که مثلاً از جامعه خوجه‌ها، یا ایرانیان و دیگر ملیت‌های فلان منطقه برای تحصیل

می‌آیند، پس از بازگشت مورد حمایت جامعه خود قرار می‌گیرند و با امکاناتی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، می‌توانند به دانشگاه بروند، یا روحانی یک مرکز شوند و از این قبیل اشتغالات. ولی این موضوع در مورد اکثر مبلغان بومی و سیاه‌پوست صدق نمی‌کند.

**آیا این مشکلاتی که بیان کردید، از دید سیاست‌گذاران و متولیان امر تبلیغ در جامعه بزرگ شیعی و نظام جمهوری اسلامی مغفول مانده و یا تصمیمی بر رفع آن گرفته نشده است؟**

من اراده و برنامه جدی را در این زمینه، از سوی زعمای و نهادهای شیعی ندیده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که ایران نیز همانند شیعیان دیگر ملیت‌ها، مبلغان تربیت شده ملیت خود، یعنی ایرانی را ترجیح می‌دهد.

می‌توان در این زمینه یک مطالعه دقیق کرد که مثلاً آیا اولویت جامعه شیعی و به طور خاص نظام جمهوری اسلامی و حوزه علمیه قم، به عنوان مهم‌ترین پایگاه شیعیان دنیا، برای اعزام مبلغ و یا اداره مراکز فرهنگی در آفریقا، طلاب آفریقایی هستند یا ایرانی؟ آیا امروزه طلاب آفریقایی مورد حمایت مادی و معنوی شیعیان در ایران، لبنان و... قرار می‌گیرند که یک مدرسه یا مرکز فرهنگی را در آفریقا تأسیس و یا اداره کنند؟ شاید گفته شود که تصمیم بر این است، ولی برای تربیت این افراد و مبلغان بومی زمان نیاز است و این کار در آینده صورت می‌گیرد، ولی من عرض می‌کنم که نشانه‌هایی دال بر این امر وجود ندارد. در طول این سال‌ها تغییری در عادات و رفتارهای تبلیغی جامعه شیعی در جامعه غیر مسلمان، چه آمریکا و اروپا و چه در آفریقا و دیگر نقاط دیده نمی‌شود؛ و این گواه بر آن است که واقعاً عزم و تصمیم جدی بر این امر نیست. اگر این موضوع را با شیوه تبلیغ وهابی‌ها مقایسه کنید، می‌بینید که کاملاً برعکس است.

در اینجا به یک نکته مهم اشاره می‌کنم که آن یک فرصت و امکان بسیار مهمی برای مبلغان بومی است و مبلغان غیربومی همانند ایرانی و غیره، فاقد آن هستند. فرض کنید بنده یک مبلغ ایرانی هستم که مثلاً برای اداره یک مرکز اسلامی و یا امر تبلیغ به کشور کانادا اعزام شده‌ام. طبیعی است یک مبلغ شیعی، باید بر اساس آموزه‌های اسلامی و شیعی، ضمن انتقاد از ظلم و ستم، مقابله با آن را نیز ترویج و تبلیغ و به مخاطبان خود آموزش دهد. در این شرایط اگر قرار باشد، مواضع اصیل اسلامی در مخالفت با ظلم دولت کانادا به سرخ‌پوستان این کشور بیان شود، فکر می‌کنید آیا این امر توسط یک مبلغ ایرانی که به نوعی میهمان دولت کانادا است، امکان‌پذیر است یا توسط یک مبلغ بومی و بر فرض سرخ‌پوست کانادایی؟ طبیعی است که مبلغ غیر کانادایی محدودیت دارد، ولی یک مبلغ بومی چنین محدودیتی را ندارد. از این قبیل موارد متعدد است.

**در حال حاضر وبه ویژه طی سال‌های اخیر، افراد زیادی به ایران آمده و در مراکز شیعی همچون جامعه المصطفی یا جامعه الزهرا آموزش دیده‌اند. آیا این آموزش‌ها به گونه‌ای نبوده که وقتی به کشورشان برمی‌گردند، خودشان آنجا بتوانند فعالیت کنند؟**

آموزش معارف و علوم شیعی، هر قدر هم درست باشد، تا هنگامی که فرد برای فعالیت در جامعه خود

مورد حمایت نباشد، چندان مؤثر واقع نمی‌شود. حتی افرادی که از کشورها و مناطقی که شیعیان در اکثریت هستند و جمعیت شیعی زیادی دارند، مثل آذربایجان، پاکستان و... اگر در بازگشت مورد حمایت و توجه جامعه خود قرار نگیرند، دچار مشکل جدی می‌شوند که نمونه‌های آن را در اشتغال بسیاری از طلاب افغانستانی، پاکستانی و هندی و... می‌توان دید، چه رسد به افرادی که از جوامع غیرمسلمان و حتی ضد اسلامی مثل کانادا و آمریکا می‌آیند. این افراد پس از بازگشت نه تنها حمایت نهادها و مراکز شیعی را ندارند، بلکه باید به تنهایی با انبوهی از مشکلات دست و پنجه نرم کنند و لذا غالباً در مقابل این حجم از مشکلات مجبور به تغییر اشتغال خود می‌شوند. فرض کنید بنده با تمامی آموزش‌هایی که دیده‌ام و علومی که کسب کرده‌ام، به تورنتو بازگردم، فکر می‌کنید در آنجا چند نفر شیعه بومی و خود دارد که بنده با حمایت آنها بتوانم فعالیت درستی را انجام دهم؟ آیا با ده تا بیست شیعه بومی، آن هم از قشر ضعیف، می‌توان یک مرکز اسلامی تأسیس کرد؟ حداکثر شاید بتوان جلسه یا نشست هفتگی را در خانه یکی از آنان به صورت محدود برگزار کرد. فکر می‌کنید نتیجه آن چه خواهد بود و اصلاً چه ضرورتی به این جلسه است و تا کی باید آن را ادامه داد؟ تنها می‌توان آن را در قالب یک اقدام فردی و خودجوش در نظر گرفت. آیا هدف از تعلیم و تربیت این تعداد از مبلغان بومی برای این کار است یا برای اقداماتی اثرگذار و درازمدت؟ آیا این شیوه در مقابل اقدامات سلفی‌ها نتیجه‌ای دارد و قابل مقایسه است؟

**منظورتان از این حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها چه نوع حمایتی است؟ برنامه، پول، امکانات، پشتوانه معنوی و یا حتی متون درسی و آموزشی؟**

به نظر من باید همان شیوه وهابی‌ها را اجرا کرد. مثلاً هیچ‌گاه در پاکستان یک عرب عربستانی، رئیس یک مؤسسه پاکستانی نمی‌شود؛ بلکه عربستان، یک وهابی پاکستانی را به عربستان و مدینه و... می‌برد و تحت آموزش قرار می‌دهد و سپس او را به پاکستان بازگردانده و تحت حمایت مادی و معنوی خود قرار می‌دهد. اگر این موضوع را بررسی کنید، می‌بینید که در مورد تمامی کشورها صدق می‌کند و همین‌گونه عمل می‌کنند. اما همانطور که عرض کردم، ما برعکس آن عمل می‌کنیم. علاوه بر مشکل میهمان بودن مبلغان غیر بومی که عرض کردم و طبیعی است موجب بروز احتیاط و ملاحظاتی در رفتار و گفتار آنان خواهد شد، در بسیاری از موارد مبلغان اعزامی ایرانی به دلایل مختلف آگاهانه و یا سهوی، باعث بروز مشکلاتی شده‌اند که بیان آن در این نشریه به صلاح نیست.

**با توجه به محتوای انسانی معارف اهل بیت (ع)، به ویژه حمایت از مظلومان و محرومان، آیا گروه‌های ضعیف و تحت ستم غربی‌ها، مانند گروه‌های رنگین‌پوست، علاقه بیشتری به تشیع نشان می‌دهند؟**

بله. سیاه‌پوستان آمریکایی اثر فرهنگی بسیار عمیقی در آمریکا دارند و به عبارتی ابرقدرت فرهنگی غرب هستند؛ یعنی بچه‌های سفیدپوست از آنان تقلید می‌کنند. به طور مثال، من یک گروه رپی سیاه‌پوست را



دیدم که شلوار لی را برعکس پوشیده بودند و زیبی شلوارشان در عقب بود؛ هفته بعد بچه‌های سفید پوست نیز به تبعیت از آنها همین کار را کردند. با اطمینان می‌گویم که اگر جامعه سیاه پوست مسلمان شود، بسیاری از سفیدپوستان نیز مسلمان خواهند شد.

**آیا این موضوع مورد توجه جامعه شیعی قرار گرفته است؟**

خیر، به هیچ وجه. اصولاً نه ما از وضعیت جامعه سیاه‌پوستان خبری داریم و نه آنان آشنایی زیادی با تشیع دارند. اولین باری که یک سیاه‌پوست (و البته اغلب غربیان) با شیعه آشنا می‌شود، از زبان سلفی‌هاست. چرا؟ برای آنکه سلفی‌ها برای بیان عقاید و تفاوت خود با شیعیان مجبور هستند، شیعه را از نگاه خود معرفی کنند! آیا به نظر شما این مطلوب و آموزنده خواهد بود؟

اگر شما الان به منطقه‌ای در جنوب لندن به نام برک تاون بروید که محله‌ای سیاه‌پوست نشین است، هنگامی که از مترو خارج می‌شوید، بلافاصله با تعدادی سلفی مواجه می‌شوید، که در کنار میزی مملو از کتاب و عطر، در حال گفت‌وگو با مردم و معرفی اسلام وهابی هستند! یا در شهر برلین، آنها با تهیه و آماده کردن قهوه، از مردم برای صرف قهوه دعوت کرده و در همین حال به گفت‌وگو با آنان در خصوص عقاید و افکارشان می‌پردازند. از این قبیل کارها بسیار است.

اما ما شیعیان چه می‌کنیم؟ تنها با اعزام مبلغانی از ملیت خود بر تربیت فرزندان خانواده‌های همان ملیت، مثلاً ایرانی، اقدام می‌کنیم که البته همین هم چندان مؤثر واقع نمی‌شود.

با کمال تأسف و به صراحت اعلام می‌کنم که شیعیان برای غیر شیعیان و غیر ملیت خود، برنامه و اقدام درستی انجام نمی‌دهند.

**پس شما شیوه گفت‌وگو مستقیم و دعوت چهره به چهره را ترجیح می‌دهید؟**

بله، قطعاً. البته شیوه‌هایی همچون: چاپ کتاب و تبلیغ در فضای مجازی نیز بسیار مؤثر است. اگر به همین حوادث اخیر منطقه خاورمیانه دقت کنیم، می‌بینیم که فضای مجازی و سایت‌ها در بروز جنبش‌های اجتماعی و سیاسی نقش بسیار مهمی داشته‌اند. این تحولات نشان داد که در بسیاری از مواقع، جمعیت و گروه‌های مجازی می‌توانند خود را به صورت یک جمعیت واحد نشان دهند. لذا علاوه بر شیوه تبلیغ چهره به چهره، جامعه شیعی باید حتماً از فضای مجازی کمال بهره را ببرد؛ به خصوص با محدودیت‌های زیادی که در بسیاری از کشورها، برای اعزام مبلغ و یا بیان معارف شیعی وجود دارد.

من معتقدم که هیچ تبلیغی بهتر از چهره به چهره نیست، چراکه این نوع تبلیغ، صرفاً اطلاع‌رسانی و دعوت و بیان افکار نیست، بلکه یک نوع تربیت و پرورش است. مخاطب شما با دیدن رفتار و کردار مبلغ، به طور عملی با آموزه‌های دینی آشنا شده و تحت تربیت قرار می‌گیرد. شما به طور عملی و مستقیم او را در بسیاری از مسایل فردی، اجتماعی و خانوادگی به درستی و از نزدیک هدایت می‌کنید، اما در فضای مجازی این‌گونه نیست.

در مورد مثال مثبت آن، می‌توان از توجه به اسلام و تشیع پس از انقلاب اسلامی ایران نام برد. تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، اصولاً بحث چندانی در این زمینه صورت نمی‌گرفت و تنها اندک دانشمندانی به هنگام مطالعه و یا سخنرانی پیرامون اسلام به تشیع و شیعه نیز می‌پرداختند، اما پیروزی انقلاب اسلامی به یک‌باره توجه چشم‌گیر محافل سیاسی و علمی غرب را به دنبال داشت.

من فکر می‌کنم توجه به هر دو سطح عمومی و علمی جامعه باید مورد توجه قرار گیرد و این دو رابطه متقابل دارند. همانطور که محافل علمی می‌توانند بر جامعه اثرگذار باشند، تغییرات فکری بدنه مردم نیز می‌تواند بر نوع مطالعات و تفکرات محافل علمی و دانشمندان اثرگذار باشد. به عبارتی چنانچه به فرض، توجه و گرایش به تشیع از سوی عامه مردم در منطقه یا کشوری زیاد شود، خود به خود مراکز علمی آن کشور اقدام به تأسیس کرسی‌های شیعه‌شناسی خواهند کرد؛ کما اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی این امر رخ داده است. یعنی همان تحولات فکری و اجتماعی ایجاد شده در جامعه، مراکز علمی را نیز به سمت تحول سوق می‌دهد.

به هر حال طی سال‌های اخیر، تلاش‌های زیادی شده تا با گسترش ارتباطات علمی و دانشگاهی، حضور اندیشه‌ها و اندیشمندان شیعی در مراکز علمی غرب بیشتر شود.

پس می‌توان از سخنان اخیر شما یک نکته بسیار مهم را بیان کرد و آن اینکه، یکی از اهداف فعالیت‌های تبلیغی می‌تواند راه‌اندازی جریان‌های اجتماعی و فکری معقول و موجه باشد. به طوری که یک گروه و فرقه می‌تواند با پرورش چهره‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تولید آثار عملی و فرهنگی، انتشار منظم و درست دیدگاه‌های خود، خود را به صورت یک واقعیت اجتماعی که قابل چشم‌پوشی نیست، درآورد و در این صورت تأثیرگذاری بهتری خواهد داشت.

در حال حاضر، افرادی مثل شما که با معارف شیعی آشنا شده و برای تبلیغ به غرب می‌روند، عمدتاً بر چه کانون‌هایی تمرکز دارند؟ به عبارتی جامعه هدف شما اقشاری هستند؟ آیا صرفاً توجه شما به عموم مردم است و یا مراکز علمی و دانشگاهی نیز مورد توجه قرار می‌گیرند؟ حتماً می‌دانید که بسیاری از مراکز علمی مغرب زمین سال‌هاست که توسط اندیشمندان عمدتاً غیر شیعی و غیرمسلمان، به مطالعه و معرفی بعضاً نادرست اسلام و تشیع می‌پردازند که شایسته است این امر توسط عالمان و مبلغان اسلامی و شیعی به طور صحیح و درست انجام شود.

تا جایی که بنده اطلاع دارم، متأسفانه حضور اندیشمندان و حتی مبلغان شیعی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی غرب، به طور تعریف شده و مستمر نبوده، مگر به صورت پراکنده و یا فردی. من از ابتدا در میان عموم مردم و جوانان حضور داشته‌ام و هرگاه در محیط دانشگاهی حضور یافته‌ام، برنامه‌ام تنها گفت‌وگو با جوانان و دانشجویان بوده و نه در قالب یک کلاس آموزشی رسمی. گاهی اتفاق افتاده که در حین صحبت من، بعضی اساتید دانشگاه نیز حضور یافته و معمولاً ساکت و تنها نظاره‌گر بوده‌اند.

خیلی وقت‌ها یک موضوع رایج و یا مورد توجه عموم مردم (چه مثبت و چه منفی)، به دلایلی مثلاً تبلیغات، تغییرات اجتماعی و سیاسی و...، موضوعی مهم و مورد مطالعه دانشگاهی قرار می‌گیرد. به طور مثال، به موضوع هم‌جنس‌بازی در غرب نگاه کنید. هم‌جنس‌بازی تا قبل از سال ۱۹۷۵ تنها به عنوان یک مشکل روانی مورد توجه بود، ولی امروزه همین موضوع مورد توجه بخش‌هایی از عامه مردم، به موضوعی در محیط‌های دانشگاهی تبدیل شده و مثلاً مباحثی با عنوان اخلاق هم‌جنس‌بازی، فلسفه هم‌جنس‌بازی، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد تا حدی که صحبت علیه هم‌جنس‌بازی به صحبتی ضدانسانی تعبیر می‌شود.

اگر به شما به عنوان یک مبلغ بگویند که به نقطه‌ای بروید و تبلیغ تشیع را آغاز کنید، چه کاری را در اولویت قرار می‌دهید؟

به نظر من، اولین و مهم‌ترین کار، ارتباط خوب و دوستانه با مخاطبین است؛ به طوری که تاکنون چنین دوستی را به خود ندیده باشند. من همواره همین ایده را داشتم. هنگامی که برای بار دوم به دانشگاه رفتم، عضو گروه سیاهان دانشگاه شدم. روز اول که همه خودشان را معرفی می‌کردند، وقتی نوبت به من رسید، گفتم: من احمد حنیف هستم، همه کارهایم اسلامی است و این اولین و آخرین بار است که این را می‌گویم. لذا این حرف، خیلی آنها را تحت تأثیر قرار داد. یعنی اینکه به آنها فهماندم من تنها با ارائه رفتار انسانی و اخلاقی، مسلمان بودن خود را به آنها نشان خواهم داد و آنها نیز با نگاه به رفتار من، به طور غیرمستقیم با اسلام آشنا می‌شدند و بسیار تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

**آیا می‌توانید تصویری از وضعیت امروز شیعیان کانادا ارائه کنید؛ جمعیت، پراکندگی جغرافیایی، آداب و رسوم و...؟**

بنده چون حدود ۱۵-۱۶ سال است که در ایران زندگی می‌کنم و کمتر در آنجا حضور داشتم، اطلاعات جامعی از وضعیت شیعیان آنجا ندارم. علت حضور کم بنده نیز همان مشکل مهمی است که پیش از این بیان کردم؛ یعنی همان ملیت‌گرایی و قوم‌گرایی شیعیان، که در آنجا نیز وجود دارد. بنده طی این سال‌ها همان موارد کم و کوتاهی که به کانادا رفته‌ام، غالباً برای فعالیت‌های تبلیغی و مذهبی بوده، و اینکه چرا من با اینکه یک کانادایی هستم موارد کمی فرصت یافته خود نشان از آن روحیه قوم‌گرایی شیعیان دارد. یعنی آنکه چون شیعیان آنجا، بیشتر از مهاجران و ملیت‌های دیگر هستند، ترجیح می‌دهند به جای استفاده از حنیف و بومی‌های امثال او، از هم وطن خود دعوت کنند. به طور مثال، در این مدت، یک فرد لبنانی که انگلیسی و یا فرانسوی بلد نیست، بیشتر از من برای تبلیغ به کانادا رفته است. چون او در آنجا قوم و خویش و هم وطن زیادی دارد و او را دعوت می‌کنند. بنابراین در این شرایط، آنهایی که امکانات دارند، بنده و امثال من را دعوت نمی‌کنند و آنهایی هم که مایلند بنده برای تبلیغ به میان آنان بروم، عمدتاً از طبقه ضعیف و دانشجو هستند، که پول و امکانات ندارند. نتیجه این می‌شود که حضور بومیانی مثل بنده در جامعه خود کم می‌شود؛ به طوری که حتی نتوانسته‌ام مطالعه دقیقی روی جامعه شیعیان آنجا داشته باشم.

در یک تصویر کلی می‌توانم بگویم که وضعیت شیعیان از گذشته تاکنون تغییر محسوسی نداشته و اکثر آنان را مهاجران تشکیل می‌دهند و غالباً هم در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و تعداد آنها در شهرهای کوچک و شمالی کانادا بسیار کم است.

نکته مهمی که در باب فعالیت‌های تبلیغی و مذهبی شیعیان وجود دارد این است که آنان اصولاً بین محرومان و مظلومان کار نمی‌کنند. در حال حاضر تعداد زیادی از سرخ‌پوستان نوهو (newajo) که به لحاظ رفتارهای معنوی بسیار معروف هستند، به دلیل تبلیغات وسیع بهاییان، بهایی شده‌اند. الان دو هزار نفر بهایی در بین

آنها هست، ولی شیعیان برای جذب آنان کاری نکرده‌اند.

شاید بتوان گفت، امروزه مذهب تشیع در میان قشر متوسط و به بالا حضور دارد و در میان لایه‌های زیرین جامعه کانادا حضور ندارد. زیرا جوانان نسل اول بیشتر ترجیح داده و می‌دهند که به دانشگاه بروند، پول خوبی کسب کنند و مراکز خرید قشنگی با معماری اسلامی تأسیس کنند و البته تنها برای خودشان! و دیگر در میان اقشار پایین جامعه حضور ندارند. اگر از میان جامعه شیعی، فرد یا افرادی برای تبلیغ به میان محرومان، مظلومان و گنگ‌ها (لات‌ها و گنگسترها) رفته، تعداد کمی از میان همان قشر ضعیف شیعه شده‌اند و همانطور که عرض کردم، جامعه شیعی به این اقشار کاری ندارد.

قوی‌ترین و بزرگ‌ترین گروه‌های شیعه به لحاظ درآمد و سازماندهی در کانادا و آمریکا عبارتند از: خوجه‌ها، ایرانی‌ها و لبنانی‌ها و در مرحله بعد، عراقی‌ها، افغانی‌ها و پاکستانی‌ها.

**شیعیان بومی چطور؟**

تعداد شیعیان بومی کانادا بسیار کم است. چندین گروه دارند که شاید هر گروه متشکل از ۲۰ نفر باشد. مادر کانادا یک گروه مصنوعی داریم به نام مسلمان شدگان (ahlulbayt community reports)، آنها چند سال قبل کنفرانسی داشته‌اند که حدود ۲۰۰ نفر شرکت کردند. به نظر می‌رسد راه‌اندازی یک شبکه اجتماعی، به منظور ارتباط و هماهنگی بیشتر شیعیان بومی کانادا و حتی مهاجران ضرورت دارد.

در زمینه برپایی شاعران مذهبی مثل محرم و رمضان نیز، هر گروه و ملیت و مرکز، مراسم مخصوص به خود را طبق آیین‌های سنتی خود برگزار می‌کند. مثلاً پاکستانی‌ها به شیوه پاکستانی عزاداری و جشن می‌گیرند و همین‌طور ایرانی‌ها و لبنانی‌ها و ... نیز به شیوه خود.

**آیا بومی‌ها هم در این جشن‌ها شرکت می‌کنند؟**

بله. شرکت می‌کنند و برای آنها جذاب است. یادم می‌آید که جوانی را به دین اسلام و مذهب اهل بیت (ع) راهنمایی کردم که اکنون از بزرگان سیستم آموزش و پرورش کانادا است. هنگامی که وی را به مراسم عزاداری بردم، برای وی بسیار شگفت‌انگیز بود و تأثیر فوق‌العاده‌ای بر او داشت. عزاداری‌ها، مجالس دعا و مناجات برای ذهن و روحیه غربی‌ها جذابیت دارد. آنها عبادت دسته‌جمعی و دعا کردن با دیگران را دوست دارند. مایل هستند در جلسات مذهبی مراکز اسلامی حضور پیدا کنند، اما همان نکته مهمی است که چندین بار به آن اشاره کردم، آنان را ناراحت و آزرده می‌کند و آن هم صحبت و سخنرانی مبلغ مذهبی به زبان غیر انگلیسی (زبان مادری اغلب شرکت‌کنندگان یک ملیت خاص) است. البته نه از آن جهت که این شیعیان بومی به زبان انگلیسی علاقه خاصی داشته و از دیگر زبان‌ها مثلاً عربی و فارسی بدشان می‌آید، بلکه آنها نمی‌توانند از جلسات مذهبی استفاده کنند و سخنان آن مبلغ را بفهمند. من بارها به چنین افرادی برخوردم که علی‌رغم اشتیاق زیاد برای حضور در جلسات مذهبی مراکز اسلامی، از عدم امکان استفاده آنان از محتوای سخنان

و مطالبی که بیان می‌شود، ناراحت هستند.

**در پایان اگر مطلب ضروری به نظر شما می‌رسد بیان نمایید.**

در پایان می‌خواهم توجه خوانندگان را به یک نکته بسیار مهم جلب کنم و آن اینکه در بسیاری از کشورهای غربی، به ویژه آمریکا و کانادا که تعداد بسیار زیادی از مهاجران از گذشته تاکنون در آنجا حضور پیدا کرده‌اند، معنی و مفهوم بومی بودن با آنچه که در دیگر کشورها همانند ایران است، متفاوت است. به عبارتی امروز بسیاری از آمریکایی‌ها و کانادایی‌های بومی وجود دارند که پدرانشان ملیت دیگری داشته‌اند، ولی خود این افراد آمریکایی و کانادایی محسوب می‌شوند و به نوعی دو و یا چند ملیتی محسوب می‌شوند. اصلاً جامعه کانادا و آمریکا را باید به طور کامل این‌گونه حساب کرد. در این شرایط هر فرد دارای دو فرهنگ است. یک فرهنگ درون خانواده که آن را خرده فرهنگ می‌نامیم و یک فرهنگ عام و عمومی که افراد طبق آن در اجتماع حضور می‌یابند. چنین شرایطی برای ما کاملاً عادی و پذیرفته شده است و اصولاً همه در آن جامعه این‌گونه رشد می‌کنند. به طور مثال، اگر در آمریکا، یک خانواده و یا فرد ملیت آمریکایی - آلمانی داشته باشد، درون خانه آلمانی صحبت می‌کند و بیرون خانه انگلیسی و همین‌طور اگر آمریکایی - اسپانیایی و ... باشد.

اما مشکل مهم شیعیان در این زمینه آن است که اصرار دارند، همان آداب و فرهنگ که به طور خاص، زبان مورد نظر بنده است، را در فضای اجتماع بروز دهند. بنده نمی‌گویم که شیعیان مثلاً ایرانی باید کلیه آداب و رسوم خود را ترک کنند و به شکل و شمایل یک آمریکایی درآیند و هویت خود را از دست بدهند، بلکه عرض بنده این است که شیعیان باید هنگامی که در جامعه کانادایی و آمریکایی و یا هر جامعه غربی، حضور می‌یابند، برای برگزاری مراسم مذهبی خود حتماً از زبان انگلیسی و زبان رایج آن کشور استفاده کنند. زبان مهم‌ترین ابزار مشترک و فراگیر در ارتباط و بیان اندیشه‌ها در عرصه اجتماع است که شیعیان بر محروم بودن خود از آن اصرار دارند!

بنده پس از شیعه شدن و قبل از اوج‌گیری فعالیت سلفی‌ها و تکفیری‌ها، هنگامی که به مساجد اهل تسنن می‌رفتم، با اینکه شیعه بودم، راحت‌تر بودم تا هنگامی که به مراکز شیعیان می‌رفتم! چون شیعیان کمتر روحیه اجتماعی از خود نشان می‌دهند و کمتر با افرادی، حتی شیعه، همچون بنده کنار می‌آیند. توجه به این نکات اختصاص به اهل سنت ندارد، بلکه به فرض اگر یک گروه ایتالیایی، در آمریکا یک مرکز فرهنگی تأسیس کند، نام ایتالیایی را بر روی آن می‌نهد و حتی ممکن است در داخل آن نیز به زبان ایتالیایی صحبت کنند، اما چنانچه همین گروه اقدام به تأسیس یک کلیسا بکند، حتی اگر کشیش آن نیز ایتالیایی باشد، دیگر به ایتالیایی صحبت نمی‌کند و حتماً به انگلیسی صحبت می‌کند و این نکته به نظر من بسیار مهم است و جامعه شیعی از آن غافل!